

دلیل غرابت معنایی واژگان قرآن

بررسی موردی واژگان «سفه»، «رغد» و «صاعقه»

* اعظم فرجامی

** طاهره سادات معصومی

چکیده

قرآن در بیشتر آیات، از واژگان عربی، کارکرد و مفاهیم جدید می‌سازد. پاره‌ای اوقات، این مفهوم جدید از واژه، نزد برخی مخاطبان نامأنوس است و آن را غریب‌القرآن محسوب می‌کنند. در پژوهش حاضر سه واژه «سفه»، «رغد» و «صاعقه» از دسته واژگان غریب انتخاب شدند تا میان کاربرد قبل از نزول و استعمال قرآن و نیز کاربرد آنها بعد از نزول مقایسه شود. با استفاده از ادبیات جاهلی و توجه به تفاوت لهجه‌ها و قبیله‌های عرب شمالی و جنوبی، دلیل غرابت و معنای غریب این واژگان روشن شد. مراجعه به کتب کهن لغت عرب، نشان داد که گاه، معنای اصلی واژه در قرآن، کاربرد دارد؛ اما در بیشتر موارد، قرآن، معنایی افزون، جدید یا وسعت معنایی بیشتری بر واژگان، حمل می‌کند. واژه «سفه» از معنای «تندی حرکت و سُبُک و زنی» به معنای «سُبُک مغزی و نادانی» سفر می‌کند. «رغد» از «شیر پرچرب» به «فراوانی» و «صاعقه» از «تندر آسمان» به «عذاب آسمانی، مدهوشی و مرگ» راه می‌یابد. برخی از این مفاهیم جدید یا گسترش یافته، نزد قبائل عرب آشنا بوده و کاربرد داشته و قرآن بر آنها رنگ دینی زده است.

واژگان کلیدی: غریب‌القرآن، سفه، صاعقه، رغد، تفسیر لغوی، معناشناسی.

* استادیار دانشگاه رازی، (نویسنده مسئول) azamfarjami@yahoo.com

** کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه رازی motahare.sadat16@gmail.com

مقدمه

برخی از واژگان زبان عربی در بافت قرآن، به آسانی فهمیده نمی‌شوند. معمولاً این کلمات دشوار را «غریب‌القرآن» می‌نامند. بیشتر پژوهش‌ها درباره این کلمات، معطوف به گردآوری و گزارش آن‌ها به صورت الفبایی یا به ترتیب سوره‌ها است که حاصل آن، شکل‌گیری مجموعه کتاب‌های غریب‌القرآن است. پژوهش‌های معاصر در حوزه غریب‌القرآن نیز بیشتر به کتابشناسی و روش‌شناسی این کتب می‌پردازند؛ برای نمونه فرج‌الله غلامی و محسن صادقی دو مقاله درباره کتابشناسی غریب‌القرآن نگاشتند، در حالی که به مطالعه موردی درباره تفسیر و مراد یک یا چند واژه غریب‌القرآن، کمتر پرداخته شده و بیشتر به حوزه معنانشناسی برخی کلمات قرآن روی آورده شده است. برای نمونه، جعفر نکونام و نرگس بهشتی به معنانشناسی واژه «رب» در قرآن و جواد اصغری نیز فرآیند معنی‌یابی با رویکرد ریشه‌یابی واژگان؛ معنای واژه «رهوا» در قرآن کریم از دریچه زبان‌های سامی را موضوعات دو مقاله قرار دادند. پژوهش حاضر اما به چرایی وجود کلمات غریب قرآن، ضمن بررسی موردی سه واژه توجه دارد.

به عبارت دیگر، پرسش آن است: که واژگان غریب‌القرآن از چه روی، دچار غرابت شدند؟ آیا در ابتدا هنگام نزول قرآن و بکارگیری این کلمه، غرابت و دشواری معنایی با آن همراه بوده یا این غرابت، عارضی است و بر اثر عوامل خارجی بر واژه حمل شده است؟ مسلم است که گذشت زمان، غبار دشوارفهمی را

بر چهره برخی کلمات قرآنی نشانده است؛ زیرا برخی کلمات غریب در کتاب‌های متأخر، یاد می‌شوند و در کتاب‌های متقدمین، به عنوان غریب، گزارش نشده‌اند. برای نمونه مراجعه به کتاب‌های کهن لغت عرب، نشان می‌دهد کاربردهای بعدی برخی واژگان عربی، پس از عصر نزول، آن‌ها را چند معنایی کرده و سبب درهم شدن یا پیچیده شدن فهم کاربرد قرآنی آن واژگان شده است. به دیگر سخن، با گرفتن اشتقاقیات فراوان، واژه از معنای اصلی خود دور افتاده است و مراجعه به کاربرد ادبیات جاهلی یا صدر اسلام و یافتن معنای اصلی آن، از این ابهام معنایی، پرده برمی‌دارد.

گذشته از عامل زمان، تک کاربرد و کم کاربرد بودن کلمه‌ها هم سبب قرار گرفتن آن در زمره واژگان غریب شده است. این دسته از واژگان، به تنهایی دستمایه پاره‌ای پژوهش‌ها هستند؛ حسینی در کتاب پژوهشی درباره واژگان تک کاربرد در قرآن کریم این واژگان قرآنی را ریشه‌شناسی کرده است. کریمی‌نیا نیز در مقاله تکامل در قرآن، فهرستی از این کلمات و ترکیبات را فراهم آورده است.

با این همه، گروهی از واژگان غریب هستند که به نظر می‌رسد می‌توان آن‌ها را از زمان صدور و نزول وحی برای عرب، نامأنوس دانست؛ واژگان معرب و دخیل از زبان‌های دیگر، از این زمره هستند. راه‌هایی برای شناسایی و دسته‌بندی واژگان معرب، موضوع پژوهشی دیگر، از همین نویسندگان و در دست انتشار است. گروه دیگر از این دسته، کلماتی هستند که قرآن، مفهوم و کاربرد جدیدی به معنای آن‌ها بخشیده است. گاهی این کاربرد با معنای اصلی و اولیه واژه قرابت دارد و گاه، با تأویل و توجیهاتی باید به آن رسید. روشن است که نزول قرآن، تحولی عظیم در ادبیات و زندگی عرب ایجاد کرد. با نگاهی خردتر، می‌توان آثار این تحول را حتی

در نوع استفاده از کلمات عربی مشاهده کرد. توجه زمانی و مقایسه بین کلمات قبل و بعد از دوره نزول وحی، ابزاری است که می‌تواند به فهمیدن چگونه غریب شدن برخی کلمات، کمک کند. نگاه تاریخی به این دسته از واژگان، به فهم چگونگی رویکرد و استعمال لغات عربی در قرآن، کمک می‌کند.

در این پژوهش، سه واژه برای نمونه انتخاب شدند؛ تا هم دلایل غریب بودن آنها بازنگاری شود و هم کاربردهای قرآن از آنها را نسبت به دوره قبل از نزول وحی، به درستی روشن کنیم.

۱. سفهاء

در این بخش پس از معنایابی واژگان، کاربردهای قرآنی واژه «سفه» بررسی می‌شود:

۱-۱. معنایابی

عالمان علم لغت، واژه سفه را در معانی متفاوتی به کار برده اند؛ مانند: سبک وزنی، تکان و اضطراب، بی‌شکیبایی، سبک عقلی و جهل. برخی از آنان گفته‌اند: «السفه و السفاه و السفاهه، نقیض الحلم و رایه و نفسه إذا حملها علی أمر خطاء» (فراهیدی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹ و جوهری، ۱۹۸۷م، ج ۶، ص ۲۲۳۴ و ابن فارس، ۱۹۷۹م، ج ۳، ص ۷۹ و ابن سبویه، ۲۰۰۰م، ج ۴، ص ۲۲۱). به این ترتیب، معنای این کلمه را نقیض «بردباری و وقار» می‌دانند و سفاهت در رأی و نفس را در مواردی که شخص دچار اشتباه و خطا شود، به کار می‌برند.

ابن درید معتقد است اصل سفه به معنای سبکی و حرکت شدید و هیجانی است؛ تسفّهت الريح یعنی: باد، سبب سبک وزنی شاخه‌های درخت می‌شود، هنگامی که بر آنها به شدت بوزد و شاخه‌ها را تکان می‌دهد (ابن درید، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۴۹). از سوی دیگر تعبیر تسفّهت الرماح، زمانی رخ می‌دهد که در جنگ، تیرها به حرکت و پرواز

درمی آیند (همان). جوهری نیز اصل سفه را، سبک وزنی و سرعت در حرکت می‌داند (جوهری، ۱۹۸۷م، ج ۶، ص ۲۲۳۴). ابن فارس، کاربرد سبک وزنی در بافت لباس - یعنی «ردیء النسج» - را به کاربردهای سفه، افزوده که احتمالاً این اتفاق، بر اثر فرسایش و پوسیدن پارچه رخ داده است (ابن فارس، همان). غیر از کاربرد مادی و محسوس، معنای غیر انتزاعی دیگری، برای سفه رایج شده است؛ سَفَه الرَّجُل یعنی «جهالت و کم‌دانشی بر آن مرد، عارض شد» (ابن درید، همان).

برخی از لغویان معنای شاذ «تشنگی» را برای سفه مطرح می‌کنند؛ به معنای «کسی که از نوشیدن پیاپی سیراب نمی‌شود» (ازهری، ۲۰۰۱م، ج ۶، ص ۸۲؛ ابن فارس، همان؛ ابن سیده، همان). درحالی که به نظر می‌رسد این معنای جدید، بر اثر اشتباه دو ریشه مشابه به وجود آمده است؛ زیرا «سهف» و نه «سفه» به معنای تشنگی است؛ چنان که «الساهف العطشان» کاربرد دارد (نک: ازهری، ۲۰۰۱م، ج ۶، ص ۸۰).

از آنچه گفته شد، چنین بر می‌آید که کاربرد مادی واژه سفه، نخست برای «سبک وزنی شاخه‌های درختان بر اثر وزش شدید باد» بوده یا شاید «تکان شدید تیرها هنگام کارزار که سبب سبک وزنی و پرواز آنها در میدان نبرد»، وضع شده است. به هر روی، به نظر می‌رسد هسته معنایی سفه، تکان و حرکت شدید منجر به سبک وزنی باشد؛ همانگونه که برخی لغویان، برای اولین معانی سفه، به «الحرکه و النزق» به معنای «حرکت تند و ناگهانی» اشاره کرده‌اند.

احتمالاً متأثر از معنای مادی، کاربرد سفه فی نفسه در «سبکی نفس (جان و روح یا شخصیت)» پدیدار گشته؛ چنانکه بر اثر همین رهیافت، این واژه، گاه، معنای منفی به خود گرفته و با «سفاهت در عقل و سبکی در علم» پیوند خورده است. به عبارت دیگر، از هسته معنایی اولیه، سبک وزنی، قرض گرفته شده و به امور انتزاعی و معنوی، همچون «سبکی در عقل و خرد و سبکی در حلم و بردباری (ناشکیبایی)»

سرایت داده شده است. به طور کلی، چنین گمان می‌رود که عرب، واژگانی با معنای سبکی و سبک وزنی را به معانی منفی معنوی کشانده و سنگینی و ثقل را به وقار و بزرگی روح و شخصیت، مربوط دانسته است.

۱-۲. کاربرد قرآنی

سفه و مشتقاتش نه بار در قرآن به کار رفته‌اند که یک بار به صورت فعل «سفه» و هشت بار در حالت مشتقات اسمی گزارش شده است.

سفه	سَفَهَا	سَفَاهَةٌ	سَفِيهًا	سَفِيهِنَا	السُّفَهَاءُ
۱ بار	۱ بار	۲ بار	۱ بار	۱ بار	۳ بار

دانشمندان وجوه و نظائر، دو معنا برای سفه در قرآن ذکر می‌کنند (دامغانی، ۱۹۸۳م، ص ۲۳۹ و حیری، ۱۳۸۰ش، ص ۲۹۶). اول، به معنای «جهل» مانند آیه «قَالُوا أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ (بقره: ۱۳). دوم، به معنای «خسران» مانند آیه «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»^۲ (بقره: ۱۳۰).

نویسندگان کتاب‌های غریب‌القرآن نیز بیشتر مشتقات سفه در قرآن را به عنوان کلمه غریب یا دارای معنای دشوار توصیف کردند. ابن حسنون معنای «سفیه» و جمع آن «سفهاء» را در آیات «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا»^۳ (بقره: ۲۸۲)، «قَالُوا أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»^۴ (بقره: ۱۳)، به معنای «جاهل» گرفته از زبان قبیله کنانه می‌داند (ابن حسنون، ۱۹۴۶م، ص ۲۰ و ۲۲). وی همچنین

۱. می‌گویند: آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آوردند، ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردانند، ولی نمی‌دانند.
۲. و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟
۳. پس اگر کسی که حق بر دمه اوست، سفیه یا ناتوان است.
۴. می‌گویند: آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آوردند، ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردانند، ولی نمی‌دانند.

«سفاهه» را در آیات مربوط به قوم عاد و مکالمه آنها با هود عليه السلام ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ﴾^۱ (اعراف: ۶۶ و ۶۷)، را «جنون» معنا می‌کند (همو، ۲۷).

در ادامه تفسیر سفیه و سفهاء به جاهل، برخی مفسران متأخرتر به تأویلی دراز دامن‌تر دست می‌زنند و سفیه را به «جهل» و خصال شیبه جهل، مثل «کفر» برمی‌گردانند. آنان آیه ﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ﴾ (بقره: ۱۴۲) را به کافرانی چون یهود تفسیر می‌کنند (نک: طریحی، ۱۴۱۶ق، ص ۵۶۴).

با این همه، بحث برانگیزترین آیه، به تنها استعمال فعلی این ریشه باز می‌گردد: ﴿وَمَنْ يُرَغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾^۲ (بقره: ۱۳۰). بیشتر نویسندگان کتاب‌های غریب‌القرآن، این آیه را با تفاسیر و معانی متفاوت، ذکر کردند؛ سجستانی «سفه نفسه» را به نقلی، «اهلکها و اوبقها» و به نقل دیگر، «سفهت نفسه» و با توجیه دیگر، «سفه فی نفسه» معنا می‌کند (سجستانی، ص ۲۵۸). پس از وی، دیگر غریب‌نویسان نیز همین مسیر را با تفصیل بیشتر طی می‌کنند (نک: ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۳ و ۵۹ و ابن هائم، ۱۴۲۳ق، ص ۱۰۹ و طریحی، ۱۴۱۶ق، ص ۵۶۴). ابن حسنون نیز «سفه نفسه» را «خسران و ضرر زدن به نفس» بر اساس زبان قبیله طيء معنا می‌کند (ابن حسنون، ۱۹۴۶م، ص ۲۰).

مفسران نیز سفیه و سفه را در قرآن، به معنای «جاهل و جهل» تفسیر می‌کنند (نک: طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۷۷ و مغنیه، بی تا، ج ۱، ص ۷۵۸).

در مجموع، از بررسی سیاق آیات و تفاسیر، چنین به دست می‌آید که قرآن همه جا «سفه» را به معنای «جهل»، ضد عقل یعنی کم‌خردی و سبک مغزی - و نه جهل -

۱. ما تو را سفیه و بی‌خرد می‌یابیم و گمان می‌کنیم که تو سخت از دروغگویان باشی. گفت: هیچ گونه سبک مغزی و کم‌خردی در من نیست.

۲. و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟

و ضد علم به معنای کم‌دانشی و کم‌سوادی، به کار برده است. حال سوال اینجاست که آیا این کاربرد قرآنی از سفه، در ادبیات عرب، جدید و بی‌سابقه است یا پیش از قرآن نیز در زبان عرب، استعمال شده است؟ اگر این استعمال قرآنی سفه رایج بوده، پس از چه روی در شمار کلمات غریب قرآنی از آن یاد شده و چه پرده‌هایی از ابهام و دشواری معنا بر آن سایه انداخته که برای تفسیر برخی مشتقات سفه، گاه تا پنج تفسیر مختلف و متفاوت ارائه شده است؟ (نک: ابن هائم، همان).

برای پاسخ به این پرسش‌ها دو راه پیش رو داریم؛ نخست آن‌که، مانند شیوه ابن حسنون که مدعی گزارش از ابن عباس است، معانی ناآشنا و غریب را به لغات قبائل دیگر، غیر از قریش، بازگردانیم. اشاره شد که وی معنای «جهل» برای سفه را به قبیله کنانه و معنای «خسر» از همین ریشه را به قبیله طیء و معنای «جنون» را به قبیله حمیر منسوب می‌داند (ابن حسنون، ۱۹۴۶م، ص ۲۰ و ۲۲ و ۲۷). کنانه، همانند قریش، از قبائل بنی‌عدنان و طیء و حمیر هر دو از عرب جنوبی بنی‌قحطان به شمار می‌روند. کنانی‌ها قبیله بزرگی بودند که در سرزمین مقابل مکه اقامت داشتند و طبق برخی تقسیم‌بندی‌ها، قریش، زیرمجموعه آنان محسوب می‌شدند (نک: کحاله، ۱۹۶۸م، ج ۳، ص ۹۹۶). قبیله‌های جنوبی طیء و حمیر، هر دو در سرزمین یمن می‌زیستند و در شرح حال هر دو گفته شده: که با ظهور اسلام و بعثت پیامبر ﷺ به شمال شبه جزیره آمده، در حجاز و سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند. (نک: قلقشندی، ۱۹۸۲م، ج ۱، ص ۷۲ و ۳۹). طبق شمارش سیوطی، ۲۹ واژه قرآن، به زبان قبیله کنانه و ۲۰ واژه، به زبان قبیله حمیر و چهار واژه به زبان قبیله طیء نازل شده است (سیوطی، ۱۹۷۴م، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۱۲ و ۱۲۰).

شاید بتوان گفت آمیزش کنانه با قریش و مجاورت با مکه - سرزمین وحی - سبب فراگیری واژه‌ها و معانی آنها در قرآن شده و معنای جهل برای سفه نیز از همین قبیله به قرآن راه یافته است، اما معانی خاص و شاذی مانند خسران و جنون برای کاربرد

واژه سفه در قرآن که برخی به آن‌ها اشاره کردند، تداول و رواجی در آیات دیگر و نیز نزد عرب مکی و شمالی نداشته است. البته درستی این فرضیه‌ها همه بر آن مبتنی است که گزارش‌های کتب غریب‌القرآن و نسب‌شناسی، دقیق و صحیح باشد؛ زیرا در رساندن انساب قبائل به عرب شمال و جنوب یا واژگان تداول و خاص هر قبیله، اختلاف، فراوان است؛ چنان‌که برخی قبیله قُضاعه را شمالی و برخی جنوبی دانستند. (نک: قلقشندی، ۱۹۸۲م، ج ۱، ص ۴۱). افزون بر آن، درهم آمیختگی و پراکندگی کنونی این قبائل عرب، در کشورهای متفاوت اسلامی، چنان زیاد و آشفته است که یافتن زبان و کلمات ویژه هر قبیله، کاری دشوار می‌نماید و نوشته‌های برجای مانده از قرون ابتدایی نیز، متناقض و ناقص هستند.

احتمال دارد نویسندگان غریب‌القرآن مانند نویسندگان معرّبات عمل کرده باشند و هر جا معنای واژه قرآنی، دشوار و ناسازگار با معنای آشنای عرب و معهود بوده به زبان یا قبیله دیگر تمسک جسته و طبق سیاق آیه، تفسیری به واژه حمل کرده باشند؛ چنان‌که سیوطی، مواردی از کلمات قرآن را هندی می‌داند (نک: سیوطی، ۱۹۷۴م، ج ۲، ص ۱۲۹ و ۱۳۵) و نادرستی این قضاوت‌ها اکنون روشن است.

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه گفته شد، راه‌حل دوم و بهتر، آن است که برای تشخیص معنای اصلی و فرعی واژه‌ها از تاریخ ادبیات عرب، به خصوص ادبیات جاهلی با توجه به آنچه به دست ما رسیده، بهره جست.

اشاره شد که در کتاب‌های لغت، سفه را «نقیض الحلم» معنا کرده‌اند. اگر مطالعه و جستجو را ادامه دهیم، در همان کتب متقدم لغت، حلم را «الأناء» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۴۶) و از ریشه «أنی و تأنی» به معنی عجله نداشتن در کارها و زمان را به عقب انداختن می‌دانند (همو، ج ۸، ص ۴۰۱). پس باید گفت سفه، شتاب و تندى در کارها و ناشکیبایی در رفتار بوده است. از سوی دیگر، اشاره شد که کاربرد مادی و اولیه سفه،

«سبک‌وزنی بر اثر حرکت و تکان تند و شدید» است. اگر بخواهیم بین معنای مادی و معنوی سفه، سبک‌وزنی و شتاب داشتن، ارتباط برقرار کنیم، باید بگوییم سبکی و سرعت در کار - که منجر به شتاب و عجله و معنای منفی با خود داشته و متضاد حلم و وقار قرار می‌گیرد - پل ارتباطی دو کاربرد مادی و معنوی سفه شده است.

در اشعار جاهلی نیز وقتی به کاربرد معنوی سفه اشاره می‌شود، همین مفهوم متضاد حلم یعنی شتاب، سرعت و تندی در انجام کار اراده شده است. از شاعر جاهلی فند زَمّانی (م ۷۰ قبل هجرت) که در جنگ‌ها شرکت کرده و اشعار حماسی دارد، ضمن قصیده‌ای نقل است:

سَفَهُوا حِلْمَنَا فَلَمَّا أَثَارُوا لَلِقَاءِ الْكُمَاهِ طَاحُوا طِيحًا

(حاتم ضامن، ۱۹۹۰م، ص ۱۳)

سبک کردن حلم و وقار یا به عبارت دیگر به پایان بردن صبر و طاقت و به تندی و شتاب واداشتن در این شعر، از کلمه سفه اراده شده است. در شعر دیگری عمرو بن کلثوم (م ۳۹ قبل هجرت) می‌سراید:

بَكَرَتْ تَعْدَلُنِي وَسَطَ الْحَلَالِ سَفَهَا بِنْتُ ثُوَيْرِ بْنِ هَالَلِ

(فاروق اسلیم، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۱۲۴)

یا از اشعار نابغه ذبیانی (م ۱۸ قبل هجرت) نقل است:

أَجِدُكُمْ لَنْ تَزْجُرُوا عَن ظَلَامِهِ سَفِيهًا وَلَنْ تَرْعُوا لَذَى الْوَدِ آصْرِهِ

(عبدالقادر بن عمر، ج ۸، ص ۴۱۵)

به نظر می‌رسد سفه و مشتقاتش در این اشعار جاهلی به معنای «کم‌صبری و ناشکیبایی» باشد. احتمالاً معنای جهل و نادانی و کم‌عقلی برای سفه، بیشتر با کاربرد قرآنی این واژه، پس از ظهور اسلام رایج و مشهور شده است و ادبیات عرب پس از نزول قرآن و اسلام، این معنا را در اشعار و نوشته‌های خود به کار بردند. شاید از

همین رو عربِ نخستین، پس از روبرو شدن با استعمال قرآنی سغه، با آن که این واژه را داشته و استفاده می کرده، با معنای جدید آن نامأنوس بوده و در زمره غریب القرآن‌ها از سغه، یاد کرده است.

۲. رغد

۲-۱. معنایابی

لغویون متقدم برای رغد، معانی «فراوانی در شیر»، «فراوانی چراگاه و مرتع» و «گشایش و رفاه زندگی» ذکر کردند. آنان آوردند:

«الرَّغْدُ: عِيشٌ رَغِيدٌ، أَرْغَدَ الرَّجُلُ مَاشِيَتَهُ إِذَا تَرَكَهَا وَ سَوْمَهَا فِي الْمَرْعَى، أَرْغَدُوا

الْقَوْمَ: أَحْصَبُوا وَ صَارُوا فِي رَغْدٍ مِنَ الْعَيْشِ». (فراهیدی، بی تا، ج ۵، ص ۳۹۲ و ابن

درید، بی تا، ج ۲، ص ۶۳۳ و جوهری، ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۴۷۵ و ازهری، ۲۰۰۱م، ج ۸، ص ۹۱

و ابن فارس، ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۴۱۷ و ابن سیده، ۲۰۰۰م، ج ۵، ص ۴۶۴).

افزون بر آن، «الرغیده» نوعی شیرینی است که از شیر و آرد به دست می آید؛

همچنین به «سرشیر و خامه» نیز گفته می شود (جوهری، ۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۳۷ و ابن فارس،

۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۴۱۷). از سوی دیگر، واژه رغد، جز در باب افعال، در باب افعال نیز

به کار رفته و صرف شده است: «ارغاد اللبن ارغیداداً» به معنای شیری است که به

تدریج به هم زده و مخلوط می شود و سرشیر یا کره آن ته نشین می شود (جوهری،

همان). همه این کاربردها و اشتقاقات از فراوانی شیر و پرچرب بودن آن خبر

می دهند.

از همین باب، کاربرد مجازی رغد، برای معنای تغییر رنگ چهره در اثر خشم یا

شبهه آن، «المُرغادُ: المتغیر اللون غضباً و نحوه» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۵۱ و ازهری،

۲۰۰۱م، ج ۸، ص ۹۱)، نیز تغییر حال بیمار و سُستی بدن، بدون لاغری از «ارغاد المريض

(فراهدی، همان)، گرفته شده است. به نظر می‌رسد این نوع بیماری هم بر اساس رفاه و فراوانی خوراکی، ایجاد شده است.

در مجموع، چنین به نظر می‌رسد، واژه «رغد» برای بیان فراوانی در شیر و چربی شیر، بیش از همه استعمال شده و به مشتقات و حالات مختلف «شیر پرچرب» اطلاق می‌شده است. افزون بر آن، فراوانی چراگاه و علف به گونه‌ای که صاحب رمه با خیال آسوده دامش را برای چریدن در آن رها کند، با تعبیر رغد بیان می‌شود. از همین کاربردهای مادی و محسوس رغد، به کاربرد معنوی فراوانی و رفاه در زندگی و وسعت روزی گرفته شده است. هسته اصلی معنای رغد را می‌توان «فراوانی، وسعت و رفاه» دانست که در کاربردهای مختلف دیگر این ماده، به مرور راه یافته و اشتقاق یافته‌اند.

۲-۲. کاربرد قرآنی

«رغد» در قرآن سه بار به صورت اسم، به کار رفته است و همانند استعمال عرب، بیشتر اسمی است تا فعلی، استعمال فعلی از این ریشه در قرآن وجود ندارد. کاربردهای قرآنی رغد، همراه با «دعوت به خوردن» و «رزق و روزی» است: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا﴾^۱ (بقره: ۳۵).

ابن عطیه معتقد است:

«رغد، آن خوشی و گوارایی در زندگی است که بدون رنج و سختی به دست آمده باشد» (ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۳۶).

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فكلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا﴾^۲ (بقره: ۵۸). «رغدا» در این آیه را نعمت‌های فراوانی تفسیر کردند (مغنیه، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۰).

۱. و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیرید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید.
 ۲. و [نیز به یاد آرید] هنگامی را که گفتیم: بدین شهر در آید، و از هر کجای آن خواستید، فراوان بخورید.

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»^۱ (نحل: ۱۱۲).

طبری اینجا درباره معنای رَغَد گفته: «رزق واسعة كثيرة» (طبری، ۲۰۰۰م، ج ۱۴، ص ۱۲۵).

رغد از جمله واژگان کم کاربرد و تک‌معنایی زبان عربی است که قرآن نیز با همان معنای روشن زبان عربی به کار برده است؛ گرچه کاربرد مادی این واژه یعنی «شیر فراوان و محصولات آن» در قرآن راه نیافته است. ابن حسنون، رغد را به معنای «خصب و فراوانی»، بر اساس زبان قبیله طیء می‌داند (نک: ابن حسنون، ۱۹۴۶م، ص ۲۰). دیگر نویسندگان کتاب‌های غریب‌القرآن نیز این واژه را در شمار کلمات دشوار قرآن گزارش و آن را «روزی فراوان و بدون رنج به دست آمده» تفسیر می‌کنند (نک: سجستانی، ۱۹۹۵م، ص ۲۳۴ و ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۶ و ابن هائم، ۱۴۲۳ق، ص ۷۶ و طریحی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۹۲).

احتمال دارد چون واژه، از قبائل شمالی حجاز و بنی‌عدنان برنخاسته، نزد لغت‌نگاران و نویسندگان شمالی، غریب لحاظ شده است؛ زیرا این واژه، به رغم تک‌معنایی بودن و پیچیده نشدن معانی آن، باز هم نزد عرب، کم کاربرد بوده و دایره اشتقاق فرآوانی نیافته است.

در اشعار جاهلی نیز واژه رغد و مشتقاتش به ندرت دیده می‌شوند. به نظر می‌رسد این واژه عرب قحطانی و جنوبی، با استعمال قرآن، در ادبیات عرب پس از اسلام، رایج شده و فرآوان، در اشعار و ادبیات نوشتاری، استفاده شده است (برای نمونه، نک: ابوالفرج اصفهانی، بی تا، ج ۲، ص ۶۸ و ج ۴، ص ۳۱۷ و ج ۱۲، ص ۴۰۲ و...).

۳. صاعقه

۳-۱. معنایابی

لغت‌نویسان درباره معنای اصلی «صعق» به «صدای بلند به ویژه صدای حیوانات» اشاره کرده‌اند. آنان «الصُعَاق» را «صدای شدید گاو و الاغ» دانستند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۲۸).

۱. و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می‌رسید.

از سوی دیگر، معمولاً صدای بلندی را که از آسمان به گوش برسد، مثل صدای رعد و برق پیش از باران را صاعقه می‌نامند؛ گاه این صدای بلند با شعله‌های آتش همراه است که موجب «مرگ» یا «بیهوش شدن» یا «از بین رفتن عقل» می‌شود (همان؛ ابن‌درید، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۹۵)؛ شاید از همین رو است که کاربرد ثانویه، برای معنای واژه صعق، ایجاد شده و گاه، آن را به جای «عذاب» یا «عذاب آسمانی» به کار می‌برند (نک: جوهری، ۱۹۸۷م، ج ۴، ص ۱۵۰۶ و ازهری، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۱۲۲).

به نظر می‌رسد معنای مادی و اولیۀ صعق، صدای بلند و شدید حیواناتی همانند گاو یا الاغ است. بلندی و رعب آور بودن این صدا، وجه شباهت آن با صدای رعد و برقی است که از آسمان به گوش می‌رسد و برای هر دو از مشتقات صعق استفاده شده است. معانی و کاربردهای دیگر صعق، مانند: مرگ، بیهوشی، آتش آسمانی و عذاب، همگی از لوازم و عواقب همراه با صدای بلند رعد و برق هستند که گاه در جای معنای اصلی به کار رفته اند؛ از همین رو می‌توان گفت معنای اصلی صعق، تنها بر صدای بلند (چه برای نعره حیوانات و چه غرّش رعد و برق) دلالت دارد و دیگر وجوه معنایی به مرور زمان و با توجه به کاربردهای صعق، بر آن حمل و اضافه شده‌اند.

۳-۲. کاربرد قرآنی

در آیات قرآن، مشتقات فعلی و اسمی واژه صاعقه یازده بار آمده است.

صَعِقَ	يُصَعَّقُونَ	صَعِقًا	صَاعِقَةً	الصَّاعِقَةَ	الصَّوَاعِقِ
۱	۱	۱	۳	۳	۲

۳-۲-۱. تندر

صاعقه، به صورت جمع، دو بار در قرآن، کاربرد مادی داشته است. در هر دوی این آیات، بحث آسمان و باران و رعد و برق است و کاملاً سیاق، به ما نشان می‌دهد که

منظور از صاعقه، صدای مهیب و غرش آسمان قبل از باران (رعد) است:

﴿كَصِيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۱۹)

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ * وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ﴾ (رعد: ۱۲ و ۱۳)

در دیگر کاربردهای قرآنی، مشتقات صعق، معنایی غیر از معنای مادی صعق،

لحاظ شده است.

۳-۲-۲. عذاب آسمانی

به نظر می‌رسد در همه شش استعمال صاعقه به صورت مفرد، معنایی قریب به معنای مادی هنوز وجود دارد و آن، صدا یا صیحه آسمانی است که نشان از عذاب الهی دارد؛ همگی این عذاب‌های آسمانی در این دنیا و بر اقوام پیشین وارد شده است. دو آیه، به قوم موسی مربوط است که آشکارا دیدن خدا را می‌خواستند و خداوند در پاسخ، آنها را به این نوع صاعقه دچار کرد: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ﴾ (بقره: ۵۵) و نیز آیه شریفه ﴿قَالُوا ارْأنا الله جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾^۱ (نساء: ۱۵۳).

بقیه موارد به عذاب خاص قوم ثمود و گاه، عاد اشاره دارد:

﴿صَاعِقَةٌ مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾^۲ (فصلت: ۱۳) ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ... فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ﴾^۳ (فصلت: ۱۷) و نیز آیه شریفه ﴿وَ فِي ثَمُودَ... * فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ﴾^۴ (ذاریات: ۴۴)

۱. و گفتند: «خدا را آشکارا به ما بنمای؛ پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت.

۲. پس اگر روی برتافتند بگو: «شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود برحذر داشتیم».

۳. پس به [کیفر] آنچه مرتکب می شدند صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت.

۴. تا آنکه از فرمان پروردگار خود سر برتافتند و در حالی که آنها می‌نگریستند، آذرخش آنان را فرو گرفت.

برخلاف تفسیر برخی مفسران که گاه صاعقه را به عذاب، تفسیر می کنند (نک: فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۵۵)، به نظر می رسد که صاعقه در آیات قرآن، نمی تواند به معنای عذاب مطلق باشد؛ این ادعا از آن رو مطرح می شود که در آیه هفدهم سوره فصلت پس از واژه صاعقه، کلمه عذاب ذکر شده است که نشان از مفهومی جدا از عذاب مطلق دارد و باید آن را به نوع خاصی از عذاب بازگرداند. شاید اگر بخواهیم ارتباط این کاربرد قرآنی از صاعقه را با معنای اصلی و اولیه ریشه صعق حفظ کنیم و به معنای اولیه واژه، پایبند باشیم، باید در این آیات، مفهوم عذابی از آسمان را که همراه با صدا و صیحه بسیار بلند است که مایه مدهوشی یا جان از تن به در کردن انسان می شود، برای صاعقه در نظر بگیریم. برخی مفسران، بخشی از این مفهوم را برای صاعقه در این آیه پذیرفتند و تنها به نوعی عذاب که از آسمان فرو می آید، مثل آتش و اخگری فروزان که از آسمان بر انسان می بارد، اشاره دارند (نک: قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۸۹).

۳-۲-۳. مدهوشی

در قرآن، مشتقات دیگر صعق (به جز صاعقه) به مفهوم و معنایی تا حدودی متفاوت و جدید اشاره دارند. در اولین آیه، موسی خواستار دیدن خداوند می شود و پس از تجلی خدا بر کوه، موسی عَلَيْهِ السَّلَام به حالت «صعق» بر زمین می افتد: «وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^۱ (اعراف: ۱۴۳). بیشتر مفسران این حالت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را پس از دیدن خداوند و دچار صعق شدن، «بیهوشی و غش که نزدیک یا شبیه مرگ» است، توصیف کردند (نک: مکی بن ابی طالب، ۲۰۰۸م، ج ۴، ص ۲۵۴۴ و زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۵۵). با این همه، ابن عطیه سعی می کند بین معنای اصلی واژه صعق و کاربرد جدید قرآنی، ارتباط برقرار کند؛ او بر آن است که منظور

۱. و موسی بی هوش افتاد.

از بیهوشی موسی عَلَيْهِ در این آیه، حالتی است که پس از برخورد صاعقه و صدای بسیار بلند، به انسان دست می‌دهد (نک: ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۴۵).

۳-۲-۴. مرگ

صاعقه در دو آیه قرآن، به صورت فعل آمده است؛ در آیه «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»^۱ (زمر: ۶۸)، به صراحت از صعق شدن همه مخلوقات و جانداران بر اثر نفخه اول صور، نام برده می‌شود. صعق را همه مفسران به «مرگ» تفسیر کرده‌اند و برخی آن را با توضیحی کامل‌تر به «مرگی که بر اثر صدای بلند صور، رخ می‌دهد»، برمی‌گردانند؛ مانند صاعقه‌هایی که از رعد شدید باران به گوش می‌رسد و ترسناک است و موجب بیهوشی یا گاه، مرگ می‌شود (نک: طوسی، ج ۹، ص ۴۶ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۲۸۲).

در آیه دوم «فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ» (طور: ۴۵)، مخاطب، مشرکان هم‌عصر پیامبر هستند که پیامبر را کاهن، مجنون و شاعر می‌خواندند و قرآن به محاجّه با آنان برمی‌خیزد و سرانجام به پیامبر دستور می‌دهد «آنان را رها کن تا روزی که دچار صعق می‌شوند» (طور: ۲۹-۴۵). مفسران، در معنا و قرائت کلمه صعق، اختلاف دارند؛ گروهی، آن‌ها را با ضمّ یاء و مجهول و گروهی با فتح آن می‌خوانند (نک: ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۱۹۴). بیشتر مفسران، «یصعقون» را به معنای «یمرتون» و «یهلکون» تفسیر می‌کنند و گاه، برخی نیز ارتباط این نوع مردن را با صاعقه و معنای اصلی آن، برقرار می‌کنند: «صعق، إذا اصیب بالصّاعقه»، آن‌گاه عام شد در همه انواع هلاک تا «صعق» گفتند «إذا هلک» و اگر چه به صاعقه نباشد» (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۸، ص ۱۴۴).

۱. و در صورت دیدن می‌شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بیهوش، در می‌افتد.

برای فهم بهتر این مرگ، باید به روزی که مشرکان قرار است با آن روبرو شوند - حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُم - هم توجه کرد؛ بیشتر مفسران، معنای آن را به «روزی که نفخه اول دمیده می‌شود» باز می‌گردانند (نک: طبری، ۱۴۱۶ق، ج ۲۷، ص ۲۲). این تفسیر با سوره زمر، که به صراحت، مرگ بعد از نفخه صور را با صعق به کار می‌برد، همخوانی دارد و به این ترتیب به نظر می‌رسد دو آیه سوره‌های زمر و طور، همدیگر را تفسیر می‌کنند و منظور از انجام فعل صعق در لسان قرآن «مرگی است که در قیامت یا در مقدمه آن، پس از شنیدن صدایی بلند و دهشتناک به نام نفخه صور، بر انسان‌ها غلبه می‌کند».

به این ترتیب در یک جمع‌بندی باید گفت یکی از معنای اصلی و مادی کلمه صاعقه یعنی «غرش قبل از باران» در دو آیه به کار رفته است و در دیگر موارد، مفهوم معنوی و مجازی این ریشه، که شباهتی با کاربرد مادی دارد، در آیات قرآن به کار رفته است. صدای بلند و ترسناکی از آسمان که باعث بیهوشی یا مرگ می‌شود؛ به عنوان عذاب قوم موسی که می‌خواستند خدا را ببینند و نیز عذاب قوم ثمود که باعث هلاکتشان شد، با تعبیر «صاعقه» در قرآن مطرح می‌شود. در سه کاربرد فعلی و مصدری از صاعقه، حالتی که به انسان پس از برخورد صاعقه یا شنیدن صدای مهیب رخ می‌دهد، برای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و سرنوشت انسان‌ها بعد از شنیدن نفخه صور به کار می‌رود. این حالت می‌تواند در حد بیهوشی انسان باقی بماند یا به مرحله مرگ برسد.

به نظر می‌رسد نویسندگان کتاب‌های غریب‌القرآن هم به همین تفکیک معنایی برای واژه صاعقه رسیده بودند. به این ترتیب که معنای اصلی آن را، همان صدای بلند رعد پیش از باران دانستند؛ اما معنای مرگ و مدهوشی برای این واژه را از معنای اصلی صاعقه ندانستند و بنابراین این کاربرد دوم را غریب‌القرآن قلمداد

کردند (نک نافع بن ازرق، ص ۱۴۴ و ابن سلام، ۲۰۰۰م، ص ۳ و ابن قتیبه، ۱۹۷۸م، ص ۳۸۴ و ۴۱۶ و سجستانی، ۱۹۹۵م، ص ۵۲۵ و ابن حسون، ۱۹۴۶م، ص ۲۰). گرچه برخی نویسندگان متأخر کوشیدند بین این معنای غریب و دیگر معانی صاعقه در قرآن، ارتباط برقرار کنند و مثال بزنند که «صدای بلند یا پاره آتشی که همراه صاعقه آسمانی است، باعث آتش سوزی و عذاب، مرگ یا بیهوشی انسان می‌شود و از این رو صاعقه، مرگ‌بار است» و گاه، نتیجه آن، در کلمه مراد شده است (نک: ابن هائم، ۱۴۲۳ق، ص ۶۲ و نظام‌الدین نیشابوری، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۱۷۷).

البته به نظر می‌رسد پاره‌ای اوقات برعکس اتفاق افتاده و کاربرد قرآنی صاعقه به معنای مرگ و بیهوشی، چنان نزد برخی نویسندگان بدیهی بوده که آن را معنای اصلی در نظر گرفته و معنای صدای بلند مانند «صدای رعد پیش از باران» را با آن توجیه می‌کنند. برای نمونه ابن قتیبه این ریشه و مشتقاتش را از مفاهیم مشکل قرآن دانسته و سعی می‌کند صواعق آسمانی را با «مرگ‌زا بودن» آن‌ها تأویل کند: «سمیت صاعقه، لأنها إذا أصابت قتلت» (ابن قتیبه، ۱۹۷۸م، ص ۲۷۱).

تشخیص معنای اصلی و فرعی صاعقه با مراجعه به کتب لغت عرب - همان‌گونه که به تفصیل اشاره شد - چندان دشوار نیست؛ اما آنچه که معاشناسی این واژه را دشوارتر می‌کند، حضور اطلاعات دیگر، درباره این واژه است. صاعقه به معنای مرگ و موت را بر اساس زبان عُمان دانستند (ابن سلام، ۲۰۰۰م، ص ۳ و ابن حسون، ۱۹۴۶م، ص ۲۰)؛ عُمان، اکنون کشوری مستقل در غرب عربستان است؛ اما حضور اعراب در این منطقه، به دو قرن قبل از میلاد، باز می‌گردد که بنی‌ازد از قحطانیان و عرب جنوبی، این سرزمین را تصرف کردند (نک: قلقشندی، ۱۹۸۲م، ص ۹۲). شاید کاربرد صاعقه به معنای مرگ، نزد بنی‌عدنان و قریش، متداول نبوده و قرآن این معنا را از کاربرد قبائل ازد عمان اخذ کرده است. به نظر می‌رسد قرآن این مفهوم را گسترش داده و برای مرگ پس از نفخه

صور یا نوعی بیهوشی و مدهوشی نزدیک به مرگ به کار برده است. از این رو، کاربرد قرآن در این معنا غریب و ناآشنا به نظر می‌رسد.

جستجو در اشعار عرب جاهلی، نشان می‌دهد که صعق به همان معنای صدای بلند پیش از باران، رایج است؛ به ویژه در اشعار جاهلی عرب شمالی این معنا دیده می‌شود؛ عامر بن ظرب از شاعران جاهلیت که از بنی تمیم - از قبائل بنی عدنان و عرب شمالی - است (زرکلی، ۲۰۰۲م، ج ۴، ص ۲۴۷)، چنین می‌سراید:

كَأَنَّهُمْ صَابَتْ عَلَيْهِمْ سَحَابَةٌ صَوَاعِقُهَا لَطِئْرُهُنَّ دَيْبٌ

(ابوالحجاج اعلم، ۲۰۰۱م، ص ۵۱)

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت صاعقه به معنای موت که در تعدادی از آیات قرآن دیده می‌شود، احتمالاً نزد عرب شمالی کم‌کاربرد یا ناآشنا بوده و از این رو این واژه غریب محسوب شده است.

نویسندگان وجوه و نظائر نیز درباره این واژه به وادی چندمعنایی گام نهادند. آنان برای واژه صعق و صاعقه، چهار معنا، از این وجوه معنایی یاد می‌کنند: «مرگ، عذاب، غش و پاره‌های آتش که از آسمان فرود می‌آید» (هارون بن موسی، ۱۹۹۸م، ص ۲۵۲ و حیری، ۱۳۸۰، ص ۳۵۱ و دامغانی، ۱۹۸۳م، ص ۲۸۰ و ابن جوزی، ۱۹۸۷م، ص ۲۹۱ و نفلیسی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۹). به نظر می‌رسد چند معنایی شدن صاعقه بر اساس کاربردهای مختلف قرآن از این واژه باشد که معنای اصلی و آشنای صاعقه (صدای بلند) به لوازم دیگر این معنا (مرگ و بیهوشی و سپس نوعی عذاب آسمانی) تغییر کرده است و سبب در نظر گرفتن چند معنایی و ذو وجوه شده باشد.

از سوی دیگر، گاه، این واژه به سبب دوری از معنای اصلی - که احتمالاً بیشتر نزد عرب شمالی رایج بوده - به غرابت معنایی دچار شده است و نویسندگان غریب‌القرآن، کاربردهای قرآنی آن را در معنای موت، غریب دانسته‌اند. به این ترتیب، قرآن،

کاربرد نه چندان رایجی را برای این واژه، متداول و گسترده می‌داند که سبب غرابت معنایی آن، نزد عربی که پیش از آن، کلمه را با معنایی دیگر می‌شناختند، شده است.

نتیجه‌گیری

روشن است برای اثبات فرضیه و اعلام نتیجه‌ای که بتوان آن را مطرح کرد، به تتبع و استقصایی بیش از سه کلمه نیاز است. به عبارت دیگر، برای بیشتر روشن شدن کاربرد قرآنی کلمات غریب، باید جستجو و بررسی روی همه کلمات قرآن انجام شود؛ با وجود این، پژوهش حاضر که برگرفته از پژوهشی بزرگتر بوده، در اندازه مقاله‌ای مختصر فراهم آمده است. به نظر می‌رسد چون قرآن، کتاب دین است، از واژگان عادی و روزمره عرب وام می‌گیرد و مفاهیم دینی را با همان کلمات و نزدیک به معانی و مفاهیم اصلی و اولیه‌شان، منتقل می‌کند.

در قرآن، معانی انتزاعی جهل و نادانی، فراوانی و خوشی، عذاب آسمانی و مرگ بر اثر آن، همگی از کاربردهای مادی وزش باد تند بر درختان، شیر پرچرب و تندر زاده می‌شوند. این مفاهیم دینی که برای رساندن پیام و سرنوشت انسان در داستان‌های قرآن، نشانه‌های قیامت و رستاخیز یا چگونگی اوصاف بهشت انتخاب شده‌اند، با معانی اولیه، معمولاً همذات بوده یا راهی باریک از ارتباط معنایی بین آن‌ها وجود دارد. نزد عرب، لازمه چراگاه‌های زیاد و شیر پرچرب، فراوانی و خوشی در زندگی است. همچنین بنا بر نگرش عرب، نتیجه تندی حرکات یک انسان، سبک عقلی و نتیجه صاعقه و تندر، می‌تواند مرگ باشد. اکنون ما می‌توانیم با گردهم آوردن آیاتی که مشتقات یک واژه را در بردارند و مطالعه تفاسیر و سیاق همه آن‌ها و سپس مقایسه با یکدیگر، به نگاهی جامع از کاربرد قرآنی واژگان

برسیم. اما اگر از مطالعه شبکه‌ای کلمات قرآن بازمانیم و به مطالعه موردی هر آیه - به تنهایی - پردازیم، راه را به غرابت یابی یا چندمعنایی بیشتر واژگان خواهیم رساند. به هر روی، آنچه مسلم است، قرآن به سبب ویژگی دینی بودن، خواسته تا مفاهیم مادی و برخاسته از طبیعت و زندگی روزمره عرب را با مفاهیم اغلب دینی، گره بزند. قرآن، گاه، کلمه ای عربی را با کارکرد مفهومی جدید و گاه با گسترش معنایی، استفاده می‌کند. برای نمونه در آیات قرآن، معنای جهل به معانی «سفه» افزوده می‌شود، به طوری که در ادبیات پیش از قرآن این استعمال دیده نمی‌شود. در مثال دیگر، کلمه «رغد» معنایی می‌گیرد که این معنا در ادبیات پس از اسلام، بیش از معنای اصلی و اولیه رغد، بارز می‌شود.

گسترش معنایی، غالب اوقات در کلمات قرآنی رخ می‌دهد و معمولاً برخی از این کاربردهای خاص، رگه‌ها و نشانه‌هایی در ادبیات عرب جاهلی داشته و نزد قبیله یا منطقه‌ای خاص، استفاده می‌شده است. برای نمونه، صاعقه به معنای مرگ در لسان قبیله ازد، در عمان استعمال داشته که قرآن، آن را اخذ کرده و به معنای مرگ خاصی که هنگام نفخه صور رخ می‌دهد، به کار برده است. مفاهیمی که قرآن به صاعقه می‌افزاید، پس از نزول وحی، در ادبیات عرب رایج می‌شود؛ به گونه‌ای که لغت‌نویسان، هنگام شرح این واژه با استناد به آیات قرآن، معانی افزوده شده را برای صاعقه توضیح می‌دهند.

می‌توان گفت بیشتر واژگان غریب‌القرآن با نگاهی مقایسه‌گونه بین ادبیات قبل و بعد از نزول قرآن، از دایره غرابت خارج می‌شوند؛ یا ماهیت و علت غریب بودن آن‌ها به دست می‌آید. البته لازم است که این مطالعه و پژوهش با استفاده از روش گردآوری همه آیات مرتبط و مشتق از کلمه مورد نظر، سامان گیرد تا کاربرد قرآن برای هر آیه، کامل و جامع، مدنظر قرار گیرد.

فهرست منابع

* قرآن کریم؛

۱. ابن حسنون، عبدالله بن حسين، (۱۹۴۶ م)، اللغات فى القرآن، تحقيق، صلاح الدين المنجد، قاهره، مطبعة الرساله؛
۲. ابن دريد، ابوبكر محمد بن الحسن، (بى تا)، جمهره اللغه، تحقيق رمزى منير بعلبكي، بيروت، دارالعلم للملايين؛
۳. ابن سلام، ابو عبيد قاسم، (بى تا)، لغات القبائل الوارده فى القرآن الكريم، نسخة نرم افزار المكتبة الشاملة؛
۴. ابن سيده، ابوالحسن على بن اسماعيل، (۲۰۰۰ م)، المحكم والمحيط الأعظم، تحقيق عبدالحميد هنداوى، بيروت، دارالكتب العلميه؛
۵. ابن عطيه، ابو محمد عبدالحق بن غالب، (۱۴۲۲ ق)، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تحقيق عبدالسلام عبدالشافى محمد، بيروت، دارالكتب العلميه؛
۶. ابن فارس، ابوالحسن احمد بن زكريا، (۱۹۷۹ م)، معجم المقاييس اللغه، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بيروت، دارالفكر؛
۷. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، (۱۹۷۸ م)، غريب القرآن، تحقيق احمد صقر، بيروت، دارالكتب العلميه؛
۸. _____، (بى تا)، تأويل مشكل القرآن، تحقيق ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلميه؛
۹. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، (۲۰۰۴ م)، تذكره الأريب فى تفسير الغريب، تحقيق طارق فتحى السيد، بيروت، دارالكتب العلميه؛
۱۰. _____، (بى تا)، نزهة الأعين النواظر فى علم الوجوه والنظائر، تحقيق محمد عبدالكريم كاظم الراضى، بيروت، مؤسسه الرساله؛

١١. ابن هائم، احمد بن محمد، (١٤٢٣ ق)، *التبيان في تفسير غريب القرآن*، تحقيق ضاحي عبدالباقي محمد، بيروت، دارالغرب الاسلامي؛
١٢. ابوالحجاج اعلم، يوسف بن سليمان، (٢٠٠١ م)، *اشعار الشعراء الستة الجاهليين*، تحقيق ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمية؛
١٣. ابوالفتوح رازي، حسين بن علي، (١٤٠٨ ق)، *روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن*، تحقيق محمد جعفر ياحقي، محمد مهدي ناصح، مشهد، بنياد پژوهش های اسلامي آستان قدس رضوي؛
١٤. ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين، (بي تا)، *الأغاني*، تحقيق سمير جابر، چاپ ٢، بيروت، دارالفكر؛
١٥. ازهرى، ابومنصور محمد بن احمد، (٢٠٠١ م)، *تهذيب اللغة*، بيروت، داراحياء التراث العربى؛
١٦. آلوسى، سيد محمود، (١٤١٥ ق)، *روح المعانى في تفسير القرآن العظيم*، بيروت، دارالكتب العلمية؛
١٧. البغدادي، عبد القادر بن عمر البغدادي، (١٩٩٧ م)، *خزانة الأدب و لبّ لباب لسان العرب*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، چاپ ٤، القاهرة، مكتبة الخانجي؛
١٨. جوهرى، ابونصر اسماعيل بن حماد، (١٩٨٧ م)، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية*، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دارالعلم للملايين؛
١٩. حيرى، اسماعيل بن احمد، (١٣٩٠ ش)، *وجوه القرآن*، تحقيق نجف عرشى، چاپ ٢، مشهد، آستان قدس رضوي؛
٢٠. دامغانى، حسين بن محمد، (١٩٨٣ م)، *قاموس القرآن*، تحقيق عبدالعزيز سيدالاهل، چاپ ٤، بيروت، دارالعلم للملايين؛
٢١. زر كلّى، خيرالدين بن محمود، (٢٠٠٢ م)، *الأعلام*، بيروت، دارالعلم للملايين؛

٢٢. زمخشری، جارالله، ابوالقاسم محمود بن عمرو، (١٤٠٧ ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالكتاب العربی؛
٢٣. سجستانی، ابوبكر محمد بن عزیز، (١٩٩٥ م)، غریب القرآن، تحقیق محمد ادیب عبدالواحد جمران، (بی جا)، دارققیبه؛
٢٤. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (١٩٧٤ م)، الإیتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، قاهره، الهیئه المصریه العامه للكتاب؛
٢٥. ضامن، حاتم صالح، (١٩٩٠ م)، عشره شعراء مُقلّون، جامعه بغداد؛
٢٦. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (٢٠٠٠ م)، جامع البیان فی تأویل القرآن، المحقق احمد محمد شاکر، (بی جا)، بیروت، مؤسسه الرساله؛
٢٧. طریحی، فخرالدین، (بی تا)، تفسیر غریب القرآن، تحقیق محمد کاظم طریحی، قم، انتشارات زاهدی؛
٢٨. طوسی، محمد بن الحسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، (بی جا)، موقع الجامعه الاسلامیه؛
٢٩. فاروق أحمد اسلم، (١٩٩٨ م)، الانتماء فی الشعر الجاهلی، (بی جا)، اتحاد الكتاب العرب؛
٣٠. فراهیدی، خلیل بن احمد، (بی تا)، العین، تحقیق مهدی المحزومی و ابراهیم السامرائی، (بی جا)، (بی نا)؛
٣١. قاسمی، محمد جمال الدین، (١٤١٨ ق)، محاسن التأویل، بیروت، دارالکتب العلمیه؛
٣٢. القرشی الهاشمی، عبدالمطلب و عبدالله بن عباس، (بی تا)، مسائل نافع بن ازرق یا غریب القرآن فی شعر العرب، تحقیق محمد عبدالرحیم و احمد نصرالله، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه؛
٣٣. قلقشندی، احمد بن علی، (١٩٨٢ م)، قلائد الجمال فی التعریف بقبائل عرب الزمان، تحقیق ابراهیم ایاری، چاپ ٢، قاهره، دارالكتاب المصری؛

٣٤. كحاله، عمر رضا، (١٩٦٨ م)، معجم قبائل العرب القديمة والحديثة، چاپ ٢، بيروت، دارالعلم للملایین؛
٣٥. مغنيه، محمد جواد، (١٤٢٤ ق)، تفسير الكاشف، تهران، دارالكتاب الاسلاميه؛
٣٦. مكى بن ابى طالب، ابى محمد، (٢٠٠٨ م)، الهداية إلى بلوغ النهاية فى علم معانى القرآن و تفسيره و احكامه و جمل من فنون علومه، (بى جا) ، مجموعة بحوث الكتاب و السنة كلية الشريعة و الدراسات الاسلاميه جامعة الشارقة؛
٣٧. نيشابورى، نظام الدين، (١٩٩٦ م)، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقيق الشيخ زكريا عميران، بيروت، دارالكتب العلمية؛
٣٨. هارون بن موسى، (١٩٨٨ م)، الوجوه و النظائر فى القرآن الكريم، تحقيق حاتم صالح ضامن، بغداد، دائرة الآثار و التراث؛